

شیخ جمال الدین افغان

«ارنیست رونان» (Ernest Renan) نویسنده، فیلسوف و مؤرخ بزرگ فرانسوی در سالهای ۱۸۸۵م (معاصر شیخ) در وصف او نوشته است: «زمانیکه با شیخ جمال الدین افغان هم صحبت می شدم، حریت افکار و طبیعت نجیب و درست او، مرا به این اعتقاد وامیداشت که من در برابر خودم یکی از آشنایان قدیم خویشتم را دارم. با حضور شیخ افغان و سخنانش تصور میکردم «ابن سینا» یا «ابن رشد» یکی از آن آزاد مردان دنیا را می بینم که روح انسانیت بوده اند.»

بخش هجدهم

شخصیت شیخ جمال الدین افغان بقلم شیخ عبدالقادر مغربی (متوفی ۱۹۵۶م) و ترجمه عبدالحلمی ثاقب تخلیص، تصحیح و دوباره نویسی از ولی احمد نوری

معرفی مختصر نویسنده و مترجم

عبدالقادر مغربی، عالم، ادیب، لغوی (لغت شناس) و رئیس مجمع علمی دمشق بود. وی یکی از مجاهدان اصلاحات اجتماع و نهضت انسانی شمرده شده. کتاب «بینات» از آثار مشهور وی در دین، اجتماع، ادب و تاریخ میباشد. این رساله توسط استاد «عبدالقادر مغربی» محقق و مجاهد نخبه که از شاگردان نزدیک شیخ جمال الدین افغان بوده، تألیف شده است. او همیشه از شیخ افغان بحیث مصلح انقلاب آفرین افغانستان یاد کرده است. دکتور چارلز آدامز نویسنده مشهور امریکایی در کتاب خود زیر عنوان «اسلام و تجدد در مصر» می نویسد: «نگارشات شیخ عبدالقادر مغربی مانند نوشته های جمال الدین افغان و محمد عبده پر از روح انتقاد آزاد است، این به آن دلالت میکند که میان تعلیمات مغربی و مدرسه محمد عبده مشابهت هایی وجود داشته است.» و این رساله احترام احتفال شیخ جمال الدین افغان توسط مترجم جوان افغان شاعلی عبدالحلمی ثاقب از لسان عربی به زبان دری ترجمه شده است. عبدالحلمی ثاقب در سال ۱۳۵۵م از پوهنتون بغداد در رشته حقوق فارغ گردیده است.

بخش ۱

شخصیت جمال الدین افغان

هر قدر محققان در تاریخ نهضت و ترقی شرق اسلام جستجو نمایند و سبب قیام و بیداری آنرا از راه های مختلف تفسیر کنند بالاخره همه شان متفقاً سبب این بیداری را در وجود شخصیت شاد و ممتاز جمال الدین افغان می یابند. اگرچه مردان مصلحی که در عصر وی میزیستند درین رستاخیز تا اندازه ای شرکت دارند، ولی موقف جمال الدین افغان در این مورد نسبت به امثالش دارای ممیزات خاصی است. موقف وی سرتاپا عزم، ثبات و پافشاری در مبارزه بود. از یک شهر به شهر دیگر رانده میشد و همیشه در معرض خطرات تبعید، نگی، حبس و قتل قرار داشت. در اواسط قرن نژده مردان مصلحی به فاصله های نزدیک زمانی در شرق قیام کردند. خواستند امرا و حکمای اسلام را به حدوث خطر متوجه کنند و اوشان را به اصلاح جامعه پیش از بروز بخوانند. از آنجمله میتوان در ترکیه «مصطفی رشید پاشا» و «مدحت پاشا»، در ایران «میلکم خان»، در هند «احمد جان» و «امیر علی خان» و در تونس «خیرالدین پاشا» را نام برد. ولی ساحة فعالیت های اصلاحی هر کدام آنان در چوکات کشور خود شان محدود بود. آوای اصلاح طلبی آنها از گوش باشندگان دولت شان دورتر نمی رفت. اما حدود فعالیت و مبارزه جمال الدین افغان را پهنای جهان اسلام تشکیل میداد و نوای بلندش در گوش همه آنانیکه در عصرش می زیستند طنین می افکند. آیا کشوری در عرب یا عجم از کشور های اسلامی هست که در آن صدای آن بلند نشده باشد؟ آیا کشور اسلامی هست که به آن شاگردان و ارادتمندان جمال الدین افغان رسالت وی را نرسانده باشند؟ و مردم را به رستاخیز، در هم شکستن بند ها و از بین بردن موانع ترقی دعوت نکرده باشند؟

این دعوت صریح جمال الدین افغان گاهی هم مانع پیروزی و رسیدن به اهدافش میشد، ولی با آنها گفته میتوانیم که ناکامی جمال الدین در بعضی مساعی راه پیروزی وی را در دیگر اهدافش هموار میگرد. اگر جمال الدین افغان مانند مشایخ و علما با حکام و قدران همنوایی میکرد و به صدای آنها لبیک میگفت و اعمال شرم آگین آنها را تفسیر و تأویل

میکرد، هر آئینه آوای دعواتش خاموش میشد و از وی شاگردان مبارز و با اخلاص باقی نمی ماند که هرگونه مصائب را در راه تحقق دعوت وی متحمل میشدند.

جمال الدین افغان در سال ۱۲۵۴ هـ ق مطابق به ۱۸۹۷ م چشم به جهان گشوده است، و در سال ۱۳۱۵ هـ ق مطابق به ۱۹۴۸ م در شهر آستانه ترکیه درگذشته و ما امروز در سال ۱۳۶۶ هـ ق مطابق ۱۹۴۸ م قرار داریم. از درگذشت وی نیم قرن و اندی میگذرد.

قسمت هایی از متن کتاب «بینات»

گذشت نیم قرن از وفات این رادمرد، جهان اسلام را به فضل و احسانی که بر شرف و شرفیان میزول داشته، متوجه ساخته است. با برپا داشتن جشن ها خواستند کالبدش را از وطن غربت به مسقط الرأس افغانستان نقل بدهند. وقتی که جسد این مصلح بزرگ را از آستانه به بغداد نقل میدادند، کمیته ای از بزرگان ادب و آزاد مردان بغداد جهت استقبال وی تشکیل گردید. هنگامیکه تابوت به بغداد مواصلت ورزید، حکومت و مردم عراق محفل بزرگی برپا داشتند، قصیده ها انشاد کردند و بیانیه ها ایراد نمودند و هر کدام محاسن و فضایل شیخ افغان را بازگو کردند. پس از آن تابوت با طیاره خاص در کانون الثانی (۱۹۴۴ م) به افغانستان منتقل گردید.

خبر انتقال تابوت جمال الدین افغان به افغانستان یاد آن استاد بزرگم را در ذهنم برانگیخت و وجود عزیزش پیش چشمم مجسم گردید. لازم افتاد که من هم مرور عهد معرفتم را با وی جشن بگیرم تا قسمتی از مسؤلیت خود را ادا کرده باشم.

بناءً این کتاب را که حاوی سیرت حسنه و یادگارهای پسندیده وی میباشد به قلم سپردم و خواستم آنچه من خود شخصاً دیده ام و از طرق مختلف آنرا درک کرده ام در این نوشته بگنجانم تا خوانندگان از آن برخوردارند. واضح است که بحث و گفتار در باره جمال الدین افغان شاخ و برگ های زیادی میخورد و شرح همه جوانب زندگی وی مستلزم کتاب بزرگ و قطیری میباشد که این رساله کوچک از ادای آن عاجز است. من در این رساله به نگارش آنچه خود درک نموده ام، اکتفا می ورزم.

بخش ۲

نخستین بار که نام جمال الدین افغان را شنیدم، در مدرسه سلطانیه شاگرد بودم. این مدرسه در بیروت به امر «حمدی پاشا» والی آن دیار در سال ۱۳۰۰ هـ ق - ۱۸۸۲ م ساخته شده بود. مدیر این مدرسه «شیخ احمد عباس اطهری» بود که در بلاد شام به علم، فضل و وطن دوستی شهرت داشت.

روزی در صحن مدرسه شاگردان مشغول بازی بودند، شیخ احمد را در میان آنها دیدم که در جواب سؤال شاگردی میگفت: این جریده عروۃ الوثقی است که شیخ جمال الدین افغان آنرا نشر و صادر میکند و دوست من شیخ محمد عبده سمت معاونیت آنرا دارد. شیخ احمد در ستایش جریده عروۃ الوثقی و شخصین آن دو مرد و قدر و منزلت آنان با شرح و بسط سخن راند. در این اثنی دو شاگرد کوچک از پیش رویش گذشتند. وی بطرف آنها اشاره کرده گفت: این دو پسران شیخ محمد عبده (۱) من تا آنروز به آن شاگرد توجه و اعتنایی نداشتم ولی از آن روز ببعد آنها را دوست میداشتم و با چشم احترام به اوشان می نگریدم و میخواستم با آنها نزدیک شوم و همراهی شان صحبت کنم.

در سال ۱۳۰۱ هـ ق از مدرسه سلطانیه به طرابلس شام برگشتم و خبر وجود جریده عروۃ الوثقی را به دوستم «شیخ رضا» صاحب امتیاز جریده المنار در میان گذاشتم. با وی در جستجوی شماره های پراکنده این جریده که بنا به خواهش بعضی از معاریف و یا بدون واسطه به طرابلس وارد میگردد شدم که در این راه «شیخ رشید» هم با من همکاری بود. وی نسخه ها و نقلط مهم جریده را یادداشت میکرد، ولی من همه آنرا از الف تا یا استنساخ می نمودم و اجزای آنرا در پنجصد صفحه در یک مجلد تدوین کردم (۲) که هنوز نزد من باقیست و هر شماره آن به ترتیب ذیل شروع میشد :

العروۃ الوثقی

لا انفصام لها

جریده سیاسی و ادبی هر پنجشنبه نشر می شود

محرر اول

مدیر سیاسی

شیخ محمد عبده
اگر کسی آرزوی نشر مقاله و یا نامه
و یا موضوع و یا اعلان کار مهمی را
در این جریده داشته باشد، با اداره جریده
به آدرس ذیل بفرستند

جمال الدین افغان
جریده به همه جهات شرق فرستاده میشود
اگر کسی بخواهد اجوره پوسته سالانه
۵ فرانک می باشد

۸, Rue Martel – Paris France

شماره اول جریده عروة الوثقی به شکل ذیل آغاز می شد:

شماره اول

العروة الوثقی لا انفصام لها

روز پنجشنبه ۱۵ جمادی الاول سال ۱۳۰۱م

بسم الله الرحمن الرحيم

پروردگارا !! اتکای ما بر توست، بتو رجوع کردیم و بسوی تو باز میگردیم. این قول راستین در باره شرق میباشد و عنایت خداوند مددگار آن است. در پیروزی کار به خداوند متوکل هستیم. استثمارگران در طول تاریخ به طرق مختلف ظهور کرده و پنهان شده اند. آنها طوری بروز میکنند که مردم از ایشان متنفر نگردند و باز مخفی میشوند.

زورمندان بر ملل ضعیف چنان تاختند که حتی در اقلیم فکر شان هم تجاوز کردند. . . الخ. این دیباچه فشرده ایست از برنامه هدفی که عروة الوثقی در صدد آن بود. ضعیفان را از اراده زورمندان آگاه میکند و علل ضعف ناتوانان و نیروی زورمندان را شرح میدهد. البته مراد از اقویا سیاست مداران اروپا و همدستان شرقی اوشان است که در ظلم و استبداد بر ضعفا و زیردستان راه افراط را پیمودند. گویا افغان و محمد عبده میخواهند که این ضعفا که عبارت از مسلمانان هستند، باید دولت قوی و زورمندی داشته باشند که با پیمودن راه ترقی و پیشرفت و مراعات تعلیمات اساسی اسلامی اوشان را به اوج عزت و آزادی برساند.

افکاریکه عروة الوثقی بمن آموخت با روانم در آمیخت و بر شعور و حواسم استیلا یافت. همواره در صدد فهم مطالب و مطالعه این جریده بودم و گاهی به شرح کلمات و جملات آن می پرداختم. مثلاً این عبارت عروة الوثقی را که میگوید: «- و فوق - رهبران انگلیس به اقصای جهان رسید.» چنین تفسیر کردم: «(وقوفه) در اصل صدای پرنده و عوعو سگ را گویند، و این جمله آنرا میرساند: «انگلیس نمیتواند (لاتمکن) دسیسه های خود را بدون سکوت مردم یک کشور در آن تطبیق کند.» و اینرا چنین شرح کردم: «(تمکین) بمعنی تخم میگذارد و چوچه میکشد، میباشد.» مثلاً میگوید: «امکنت القملة او الجرادة» (مکن) تخم شیش و ملخ را گویند. یعنی شیش یا ملخ تخم گذاشت.» عروة الوثقی اسلوب و روش جدیدی را در املا و انشاء برای نسل جوان عرب به ارمغان آورد و آنها را بیدار ساخت تا در ایراد مطالب و بیان موضوع طرف علاقه خود مطابق مقتضیات عصر از لسان فصیح عربی کار بگیرند. مثل این عبارت وی که میگوید: «قلعه های از لشکر بنا کردند که با برچه و تیر (لوام) پوشیده شده و با آلات ساخت "هانری مارتن" احاطه شده است. (اللوام) در اصل نصب پیر در تیرو کمان را گویند. اما عروة الوثقی آنرا بمعنی نصب برچه در تفنگ استعمال کرده است.

شماره اول جریده تقریباً حاوی سی لغت فصیح بود که به شرح ضرورت داشت. رویهمرفته در همه شماره های آن تعداد اینگونه کلمات تا حدود پنجمصد کلمه میرسید که میتوان آنها را اقتباس کرده و ترویج داد.

عروة الوثقی کلمه «نقاط» جمع «نقطه» را بمعنی مرکز عسکری Poste Militaire یا باصطلاح امروزی موقع ستراتیژیک استعمال کرده، مثلاً میگوید: «انگلیس نقاط حربی را در مالنا و قیرس - بحر مدیترانه پایگزاری میکند» خطا و اغلاط لغوی در روة الوثقی بسیار کم و نادر است. مثلاً در جایی میگوید: «و تنقیون عن المصالح الوطنية.» عروة الوثقی کلماتی را استعمال کرده که در عربی سابقه ندارد، مثلاً کلمه «خان» یعنی پادشاه ترک را به خوانین» (۳) جمع بسته در حالیکه در عربی جمع این کلمه «خانات» میباشد، ولی به همه حال این کلمه را که به خوانین جمع بسته شاید جهت عدم مشابهت آن با «خانات المسافرین» (خانقا) بوده باشد.

کنایات بسیار زیبا و جدیدی هم در روة الوثقی بچشم میخورد. مثلاً میگوید: «هوتحت الجناح» - او در زیر بال است - البته مقصد وی آنست که شی مطلوب در کف است و یا در دسترس است. «جناح» بهمنی «ابط» زیر بغل هم می آید. گویا عروة الوثقی میگوید که شی مطلوب در زیر بغل است. و از آنجائیکه گفتیم «جناح» به معنی دست هم می آید. استعمال کلمه «تحت» مفهوم آنرا واضح ساخته و معلوم میشود که معنی «جناح» در اینجا «ابط» یعنی زیر بغل است نه دست.

بدینترتیب دیده میشود که عروة الوثقی کلمات فصیح و تعبیرات لطیفی دارد که استعمال آن از طرف نویسندگان شایع شده است. پس گفته میتوانیم که عروة الوثقی نهضت جدید و اسلوب نویسندگی نوی را در ادب عربی ایجاد کرده است. موضوعات و مطالب انتقادی، اجتماعی و اخلاقی در عروة الوثقی به کثرت وجود دارد. امور سیاسی هم البته یکی از اسباب انشایی این جریده میباشد. مضامین سیاسی آن اکثراً پیرامون نکوهش سیاست انگلیس چرخیده و حرص شدید آنرا محکوم میکند. مردم را بر ضد آن می انگیزد و آتش انقلاب را علیه آن دامن میزند. در شماره اول این جریده چنین آمده: «چون روسیه دید که برای کار در آسیا فرصت مساعدی دارد، خواست تا از حدود اروپایی اش خود را مطمئن ساخته و متوجه آمال خود در اطراف هند شود. آثار این انتقال ناگهانی روسیه در همه جراید انگلیسی ظهور نمود. ایکاش انگلیس ها قوای خود را متوجه دفع خطری می ساختند که به آنها نزدیک می شد و در امور مصر شرکت نمی کردند. آنها ترسی که از مصر داشتند، غیر از وهم چیز دیگری نبود. زمانیکه به مصر آمدند فتنه و آشوبی برپا کردند که وقوع آنرا هیچ کسی پیش بینی کرده نمی توانست، و حتی پسان ها خود انگلیس ها هم از علاج آن آشوب عاجز ماندند (۴) . . . الخ

عروة الوثقی مردم را به طرق مختلف علیه انگلیس ها تحریک میکرد و به آنها هوشدار میداد تا در دام نیرنگ انگلیس نیفتند. جهت ایضاح و تفهیم عامه گاهی داستان های از قبیل آتی را روایت میکرد:

داستان اول

در داستان ها آورده اند که در بیرون شهر اصطخر، عمارت بزرگی وجود داشت که احياناً شب نوردان در دل شب به آن پناه می بردند، ولی هرکه آنجا میرفت زنده بر نمی گشت، و کسی به علت مرگ آن هم پی برده نمی توانست، زیرا در جسد مردگان هیچ اثر ظاهری دیده نمی شد تا سبب مرگ را واضح سازد. بهر صورت قصه این عمارت میان همه مردم مقیم و مسافر شایع شد و هیچکس از ترس به آن محل نزدیک نمی شد. روزی مردی از زندگی خود به سیر آمد که حیات در نظر وی معنایی نداشت و میخواست بهر صورت که شود پدرود حیات گوید. اما جرئت نداشت تا انتحار کند، ناچار طرف این عمارت شتافت تا مرگ در آنجا به سراغش آید. در راه نزدیک عمارت با چند نفر برخورد که مانع نزدیک شدنش به عمارت شدند و برایش گفتند که اگر بدانجا برود حتماً کشته خواهد شد. مرد جواب داد که من هم به همین غرض آغوش این عمارت را انتخاب کرده ام.

به همه حال وقتیکه آن مرد داخل عمارت شد، از هر طرف صدا های هول انگیز و ترسناکی می شنید و هر دقیقه از هر طرف به وی اخطار میشد: اینک ما آمدیم بدنت را پاره و استخوان هایت را نرم می کنیم. شخص مذکور که از زندگی بتنگ آمده بود، در جواب گفت: زودتر بشنابید و مرا از این زندگی رهایی بخشید. من هم از این بیشتر زندگی نمی خواهم. . . سخن مرد هنوز تمام نشده بود که صدای بلندی در فضاء پیچید. طلسم شکسته و دیوار ها از هم شگافتند و از آنها طلا و جواهر بر زمین ریخت و دروازه های گنج به روی مرد باز شد. از این واقعه شاد و مطمئن شده تا صبح آنجا بخواب رفت. هنگام صبح مردم آمدند تا جنازه وی را از آنجا بردارند، دیدند که خنده کنان بطرف آنها می دود و صدا میکند: ظرفی بیاورید تا این طلا و نقره را با خود ببریم. حکایت شب گذشته خود را سر تا پا بیان نمود. مردم از آن دانستند که سبب مرگ انسانها در آن محل بجز وهم و ترس بی اساس چیز دیگری نبوده است.

برتانیه کبیر هم جز عمارت کلانی چیز دیگری نیست. فریب خوردگان از ترس تاریکی های سیاست به آن پناه می برند و در آنجا از ترس و وهم می میرند و بسا اشخاص بزدل و جیون در لابلای دیوار های آن جان سپرده اند. اگر ناامیدی مرد دلیری را به این عمارت سوق دهد، خواهد دید با بلند شدن صدای نومیدی اش، دیوار ها از هم پاشیده و این طلسم بزرگ - انگلیس - شکسته است.

داستان دوم

میگویند مرد زنگی و سیاه با چهره بیمناک، لب های ضخیم، چشمان برآمده و سرخ، روی بدمنظر، بینی پهن و شکل زشت، طفلی را شب تاریکی در آغوش گرفته و در یکی از کوچه های بغداد میرفت. هرگاهی که طفل متوجه شکل و چهره زنگی میشد، از ترس وی می گریست و فریاد میکرد، ولی زنگی وی را دلداری میداد و بر سرش دست کشیده به وی میگفت: نترس فرزندم! من با تو ام و از هر گزندى نگاهت خواهم داشت. بعد از چند دفعه تکرار این حال میان زنگی و طفل، طفلک گفت: سردار من! من از تو میترسم نه از تاریکی شب. حکومت انگلستان هم با مصری ها همین وضع را دارد، چونکه مشکلات و مصایب بالا میگیرد و کار به دشواری میکشد خلل و ناامنی در کشور مصر به اوج خود می رسد، حکومت برتانیه دست نرم خود را که به نرمی مار است، بر پشت «توفیق پاشا» و وزیرایش می کشد، روی خود را به مردم کرده وعده های دروغ میدهد و میگوید: مترسید و غمگین نباشید من با شما هستم. ولی

همه مصریان به شمول توفیق پاشا، وزراء و مردم باید جرئت کنند و به انگلستان بگویند که همه خوف و ترس ما از تو است. امن و آرامی ما در آن می باشد که تو از ما دست بکشی و ما را بحال خود ما بگذاری. . . الخ

تبصره ها از ولی احمد نوری

(۱) من بسیار سال ها پیش در جایی و یا کتابی خوانده بودم که این فرزند محمد عبده که در این دبستان بغداد درس میخوانده و در بیست سالگی در عنفوان جوانی پدرود حیات گفته مانند پدر «محمد» نام داشته است. و فرزند دومی شیخ محمد عبده «حموره» نام داشته است. ولی لطفاً نام آن کتاب و یا جریده و یا رساله را از من نخواهید که فکر قاصر هشتاد ساله من به دادن جواب با استناد حاضر نیست. اگر عزیزی در این باره معلومات دارد لطفاً به من یا به پورتال افغان جرمن آنلاین بنویسد تا از برکت معلومات مؤثق وی این پاورقی کامل و صاحب اعتبار گردد.

(۲) قرار اظهار (شیخ عبدالقادر مغربی) نویسنده کتاب بینات که در سال ۱۳۵۵ هـ ش ۱۹۷۶ م در رساله ها و مقالات در باره شیخ جمال الدین افغان انتشارات بیهقی - کابل در ص ۱۸۰ چاپ شده - مسوده و پاکنویس عروۃ الوثقی را در سال ۱۳۰۷ هـ ق تمام نموده و در سال ۱۳۲۸ هـ ق در بیروت طبع شده است. و مخارج طبع آنر «شیخ حسین حبال» صاحب امتیاز جریده ابابیل متحمل گردیده است.

(۳) باید یادآور شد که در افغانستان جمع (خان) به صیغه (خوانین) معمول و معروف است.

(۴) یقین دارم روح بزرگ شیخ افغان اکنون دریافته است که در ارجحیت روس بر انگلیس چندان حق بجانب نبوده اند. چه همان آشوبی را که انگلیس به فرموده شیخ افغان صد سال پیش در مصر بر پا نموده و بالاخره خودش هم از علاج آن عاجز آمده بود، صد سال بعد روس ها بر کشور خود شیخ افغان، افغانستان، به کمک غلامان نابکار افغان شان بر پا کردند و خاک میهنش را به طوبره کشیدند، و بالاخره مثل همان انگلیس های صد سال قبل، از علاج آن و رهایی از آن عاجز ماندند و با سر افکنده و ضمیر شرمسار از خاک ما فرار نمودند. ولی هزار افسوس که در زمان اشغال و تجاوز بر افغانستان نیمی از کشور عزیز ما را ویران کرده و به آتش کشیدند و دو ملیون انسان این وطن را کشتند.

پایان بخش هژدهم

ادامه دارد